

مدار بسته مدار اعدام زندگی است:

محکوم کردن آقای هاشم آقاجری به اعدام، مثالی یگانه شد از مدار بسته‌ای که در آن، زور عربان حاکم بر اقلیت سلطه‌گر و جامعه زیر سلطه استبداد است. این مثال یگانه است زیرا بیانگر تمامی خاصه‌های مدار بسته است. خاصه‌هایی که در قسمت اول این مطالعه تشریح شدند و خاصه‌هایی که از این پس تشریح می‌شوند را خواننده می‌تواند در «حکم» و رفتاری بیابد که محور زور مدار در رژیم، در قبال این «حکم» در پیش گرفته است.

اما از نقشه‌های جوان، در هر جامعه، یکی باز نگاهداشتن نظام اجتماعی جامعه و بخصوص مدارهای اندیشه‌ها و اطلاعات است. چرا که جامعه‌ای با مدارهای بسته، فضای رشد نیست، فضای ضد رشد است. در حقیقت، عرصه فعالیت جوان تنها عرصه سیاسی نیست. عرصه اقتصادی، عرصه اجتماعی، عرصه فرهنگی و عرصه محیط زیست نیز هست. در تمامی این عرصه‌ها، مدارهای بسته را جوان می‌باید مدارهای خفقان و مرگ آوری بشمارد که موجودیت او را بمثابة جوان تهدید می‌کنند. پس اگر دانشجویان، بمثابة گشایندگان فضا بروی نسل جوان، در تمامی عرصه‌ها، برای بازکردن مدارهای بسته، فعال شوند، استبداد ملاتاریا از مقابله با آنان ناتوان می‌شود و تحول از جامعه‌ای با نظام سیاسی بسته به جامعه‌ای با نظام سیاسی باز، میسر می‌شود. جنبش دانشجویی که در اعتراض به صدور حکم اعدام آقای آقاجری شهرهای کشور را فراگرفته است، می‌تواند جنبشی در عرصه‌های مختلف و در هر عرصه برای گشودن مدارهای بسته بگردد. بدینسان:

۴ - مدار بسته در حقیقت، یک مدار نیست. یک رشته مدارهای تو در تو است که ظلمات را بوجود می‌آورند. همانطور که باز کردن مدار، درآمدن به فضاهای بازی است که از یکدیگر نور می‌گیرند. عقل آزاد، عقلی در بی کران نور، نور علی نور است:

در حکم اعدام آقای هاشم آقاجری که بنگرید می‌بینید یک رشته مدارهای بسته‌ای است که «نظام ولایت مطلقه فقیه» را تشکیل می‌دهند: ۱- مدار بسته اقلیت حاکم با کسی که «غیر خودی» گشته است. ۲- مدار بسته ذهنی: این «حکم» نه تنها رابطه «اسلام ولایت مطلقه فقیه» را با هر بیان دینی دیگری، رابطه تضاد می‌کند و «ضد» را محکوم به مرگ می‌گرداند، بلکه همان «اسلام فیضیه» را که «نظام ولایت مطلقه فقیه» از آن مشروعیت می‌گیرد، نیز، ضد و محکوم به فنا می‌کند. زیرا، قلمروئی که در آن، آقاجری از سلمان رشدی بدتر شده است، قلمرو «فقه حوزوی» است و فقهای حوزه اظهارات آقاجری را جرم نیز نمی‌دانند. ۳- مدار بسته گروه حاکم با گروه‌هایی است که صفت «خودی» دارند. با توجه به توسعه سرکوبها که اینک دامن سنجش گران افکار را گرفته است، تعریف «خودی» بیش از پیش، مبهم شده است. حتی، ۴- مدار بسته با تمایلهای «اقتدارگرا» که با صدور «حکم» اعدام بخاطر اظهارات آقاجری، موافق نیستند. بسیاری از آنها سکوت گزیده‌اند اما آیا زیر فشار مجبور نخواهند شد با صدور این حکم موافقت کنند؟ آیا از آنها بعنوان واسطه و درخواست عفو کننده استفاده خواهد شد؟ و... تا این زمان، غیر از شاخه تبلیغاتی سازمان ترور و برخی از چند وظیفه ایهای این سازمان، «اقتدارگرایان»، همه، در تاریکی ابهام، قرار گرفته‌اند. ۵- مدار بسته اقلیت قدرت مدار با استاد و دانشجو. بنا بر خبرها، «نمایندگیهای رهبری» در دانشگاهها نیز با صدور چنین حکمی مخالف بوده‌اند. نگرانیهای آنها از بسته شدن مدار «رهبری» با دانشگاهها بوده است. در حقیقت، متن «حکم» فرمان تفتیش عقیده‌ای است که سیاه‌ترین روزهای تفتیش عقاید در قرون وسطی را به یاد می‌آورد. بنا بر این حکم، مرز دانش را زور معین می‌کند. چنانکه همین زور مرز پاسخ گفتن به پرسشهای سنجش کنندگان افکار

عمومی را معین کرد: سکوت!

اما نه، سکوت هر بار که پاسخ «رهبر» را خوش نمی‌آید و اجبار به پاسخ، هر بار که «امر به تأیید مقام معظم رهبری» می‌شود. بدین قرار، قلمرو اندیشه و اطلاع بسته و تاریک بود و اینک تاریکی حرکت ستانی گشت. ۶- مدار بسته با دو قوه مقننه و مجریه. پیش از این، زور (قوه قضائیه) محدوده سخت تنگ اظهار نظرهای «نمایندگان» را معین کرده بود. اما بنا بر این «حکم»، از این پس، اقلیت قدرت مدار است که تعیین می‌کند چه سخن یا عملی جرمی در حد ارتداد و یا «براندازی» نظام، است. ۷- مدار بسته و بی تاریک ذهنیت و واقعیت است. این بار، «دگر اندیشان» نیستند که یا باید نیاندیشند و اطاعت کنند و یا چون فروهرها و مبارزان سیاسی و نویسندگان و... با شقاوت تمام حذف شوند، بلکه عضو «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» که چون خود را با ذهنیت، «نظرگاههای مقام معظم رهبری» سازگار نکرده‌است، محکوم به اعدام می‌شود. از این نظر، تاریک‌ترین دوران رژیمهای توتالیتر، هیتلر، استالین و... را تجدید می‌کند.

این مدارها تمامی مدارهای بسته نیستند. با وجود این، فرعونیتی را گزارش می‌کنند که فرعون نیز از ایجادش ناتوان شد. معنای «حکم» را بدست می‌دهند: فرو بردن جوانان ایران در تاریکیهای وحشت افزا است.

و هنوز، ۸- مدار بسته باطل با حق و این خطرناک‌ترین مدارها و تاریکی در تاریکی است. توضیح اینکه بنا بر قرآن، حق از ابراز باطل نمی‌ترسد. این باطل است که از ابراز شدن حق می‌ترسد. از این رو، حق را سانسور می‌کند. چرا می‌ترسد؟ زیرا بنا بر قاعده، حق که ابراز شد، باطل از میان بر می‌خیزد. چرا که باطل پوشش دروغ بر قامت حق است. با ابراز حق، این پوشش از میان می‌رود. از این روست که فرمود:

«حق می‌آید و باطل می‌رود و باطل رفتنی است.»

غیر از اینکه، بنا بر این حکم، آقای آقا جری «حق داشتن هیچ حقی را ندارد» - حکم امریکا در باره اسیران جنگ افغانستان نیز چنین است - مدار بسته باطل با حق تضادی را تشکیل می‌دهد که در آن، انسان ایرانی از هر حقی محروم می‌شود. در حقیقت، محور مسلطی که بخاطر اظهار نظر یک استاد دانشگاه او را محکوم به اعدام می‌کند، تنها حق اظهار نظر نیست که که انکار می‌کند، بلکه مجموعه حقوق انسانی او را انکار می‌کند. بدینسان، آن ادعا که «ولی فقیه بر جان و مال و ناموس فرد مردم بسط ید دارد»، جای خود را به ادعای دیگری می‌سپارد: «فرد فرد ایرانیان فاقد هر حقی هستند. حقوق آنها هستند که «رهبر» اعطا می‌کند و فرد تا وقتی از آنها برخوردار است که «رهبر» بخواهد!

پیش از این، شاه مستبد «مصدر بیم و امید» بود و اینک آقای خامنه‌ای! بیچاره پهلوی طلبها که می‌خواهند ایران را به دوران پهلوی بازگردانند غافل از اینکه آن رژیم کاملتر برپاست!

۵- این حکم گویای مدارهای بسته دیگری است که بیانگر تبعیضها هستند. در حقیقت، دانشجو و علم که نقش آنها حل مسئله‌ها و پیش بردن جامعه در مسیر رشد است، بنا بر «حکم» اعدام آقا جری، مسئله شده‌اند. از جهتی جای امیدواری است که دانشجو و علم برای استبداد ملاتاریا مسئله شده‌اند. اما از جهات دیگر، مدارهای بسته‌ای را گزارش می‌کند که بر پایه تبعیضها بوجود آمده‌اند:

۵/۱- مدار بسته مطلق با نسبی بر اساس تبعیض. توضیح اینکه مطلق «رهبر» و نسبی - به قول آقای خمینی، «پوچ» - مردم کشور هستند. نه تنها «رهبر» صاحب اختیار مطلق است و جامعه از حق ولایت خویش یکسر محروم، بلکه تبعیض بسود «رهبر» به زبان زور ابراز می‌شود. چرا که اختیار مطلق رهبر، اختیار مطلق بکار بردن زور است. بر ضد چه کسی؟ هر کس یا کسانی، حتی اگر این کسان جمهور مردم باشند که نظری مخالف «رهبر» داشته باشند. آیا در محدوده همین رژیم، رأی دهندگان «رئیس جمهوری» و «نمایندگان» مجلس انتخاب نکرده‌اند؟ آیا بر ضد همین‌ها زور بکار نمی‌رود؟ «حکم» محکومیت به اعدام، برغم ابهامها که بوجود آورده‌است، ابهامی را نیز رفع کرده‌است:

اعتراض به تبعیض مقرر بسود ملاتاریا، جرمی است که مجازات اعدام دارد. از اینجا، «حکم» اعدام آقا جری، در حقیقت، حکم مرگ رژیم است. چرا که جامعه‌های اروپائی دوران قرون وسطی

و جامعه روسی قرن بیستم و جامعه‌های دیگری زندانی شدند که بر پایه تبعیض بسود اقلیت زورمدار ایجاد شد، از میان نرفتند بلکه رژیمها و اقلیتهای حاکم بودند که از میان رفتند.

۵/۲ - مدار بسته الیگارشی مافیها و جوان: جوانی توان اندیشه و کار است. در ایران امروز، مسئله است. مجموعه‌ای از نابسامانیها و آسیبهای اجتماعی است. چرا؟ زیرا بجای آنکه نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر، عرصه رشد جوان باشد، در جامعه بسته‌ای، بسود قدرت در اشکال گوناگونش (پول و مقام و موقع در سلسله مراتب اجتماعی و...) و به زیان انسان، تبعیض برقرار است. قربانی اول این تبعیض، جوانان هستند. از این دید که در «حکم» اعدام آقای آقاجری که بنگری، می‌بینی، الیگارشی مافیهاست که هر اعتراضی را اعتراض به تبعیضی می‌کند که، به زور، بسود قدرت و به زیان انسان برقرار کرده‌است. در مقایسه، این وقیح‌ترین شکل خاموش کردن صدای اعتراض به این تبعیض در جهان امروز است.

۵/۳ - مدار بسته جنسی: مدار بسته بر پایه تبعیض بسود مرد که در آن، زن را هیچ مفری نیست، پدیده‌ی نوی نیست. اما امر تازه اینست که به یمن انقلاب ایران و نقشی که زنان در آن ایفا کردند، ایران جوان، از زن و مرد، این تبعیض را بر نمی‌تابد و زن ایرانی می‌کوشد از این مدار رها شود. گردش زمان، این پرسش اساسی را پیش رو می‌گذارد:

اگر ولایت مطلقه فقیه برقرار نشده بود و به قول آقای مشکینی، «سلسله روحانیت» بر پایه تبعیضی مطلق استقرار نمی‌جست و «تیرک نظام» نمی‌گشت، آیا خیمه تبعیض جنسی و نظام اجتماعی استبدادی بسته، تیرک دیگری پیدا می‌کرد؟ بدین قرار، «حکم» اعدام آقا جری، ابراز وحشت از فرو شکستن تیرک خیمه نظام تبعیضهاست. راستی اینست که این تیرک، واپسین ستون پایه استبداد تاریخی ایران است. بر جامعه جوان ایران است که تجربه انقلاب ایران را پی بگیرد یعنی در شکستن این واپسین ستون پایه نظام اجتماعی استبدادی بکوشد و تردید نکند که مبارزه با تبعیضها در جامعه، اولاً، رژیم را از مقابله با جوانان ناتوان می‌کند. و ثانیاً، هر تبعیضی مدار و بلکه مدارهای بسته ایست و هر مدار بسته‌ای به ضرورت، بر پایه تبعیضی است. بنا بر این، اگر جوانان، در خانواده و در جامعه، برای الغای تبعیضهایی بکوشند که زنان قربانیان آنها هستند، ضربه‌ای شکننده بر «تیرک خیمه» وارد کرده‌اند.

۵/۴ - مدار بسته قدرت سرمایه و زحمتکشان را می‌شناسیم. در جامعه‌های سرمایه داری لیبرال، با آنکه مدعی استقرار حقوق انسان هستند، اما قانونها بسود سرمایه وضع و اجرا می‌شوند. گمان بر این بود که در این جامعه‌ها، بنا بر تبعیض بسود سرمایه و به زیان انسان است. اما، زمان به زمان، واضح‌تر می‌شود که تبعیض بسود سرمایه و به زیان کار تنها نیست. به زیان حیات انسان و محیط زیست نیز هست. اما در کشور ما، این تبعیض به سود «رانت خواری» و به زیان حیات انسان و محیط زیست و موجودیت کشور است که برقرار است. هر از چندی، با «ثروتهای باد آورده»، مبارزه می‌شود بی آنکه نظام بسته‌ای باز شود که «ثروتهای بادآورده» را پدید می‌آورد. بی آنکه تبعیضهایی الغا شوند که بسود اقتصاد مسلط در بیرون و بسود اقلیت قدرت مدار در درون برقرار گشته‌اند و تکیه گاه یک رشته تبعیضها هستند که در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی، بسود قدرت و به زیان مردم ایران برقرار هستند.

از این دید که در «جرمها» که «قاضی» شمرده‌است که بنگری، «حکم» اعدام آقای آقاجری، ساقط کردن ارزش از حیات انسان و نیز اسلام و ارزش مطلق کردن قدرت است. چرا که «قاضی»، نادانسته، اعتراف می‌کند که آقای آقاجری با آلت قدرت دولت کردن دین است که مخالفت کرده‌است و بدین خاطر است که به اعدام محکوم شده‌است. تقدیمی که آقای خمینی برای «حکومت اسلامی» بر احکام فرعیه قائل شده بود، اینک جای خود را به تقدم مطلق دولت ملاتاریا بر حیات انسان و دین سپرده‌است. این مدار بسته، بیانگر تبعیض مطلق بسود قدرتی است که ملاتاریا آلت آنست. «حکم» اعدام به همه ایرانیان آگاهی می‌دهد که با این تبعیض است که می‌باید مبارزه کنند. این مدار است که باید باز کنند تا هم انسان و هم دین آزاد شود. یکبار دیگر به یاد دانشجویان و تمامی ایرانیان می‌آورم این قاعده قرآنی را:

دین اگر از آن خداست، از آن قدرت نیست و اگر از آن قدرت است، از آن خدا نیست. وقتی دین از آن خدا است، اختیار کردن و نیز نکردن دین، حق هر انسان است و اصل بر اینست که در دین اکراه نیست. اما زمانی که دین از آن قدرت می‌شود، اختیار کردن و نکردن دین، از دست انسان بیرون می‌رود و اصل بر در دین اکراه هست، می‌شود. از این دین نیز هر قرآنتی را نمیتوان کرد، تنها قرآنتی را باید کرد که قدرت می‌کند. هر کس هر قرآنتی دیگری بکند، حکمش اعدام است. اما قرآنتی که معتبر است، بنا بر نیاز دائم در تغییر قدرت، زود به زود تغییر می‌کند. تا جایی که اگر کسی جرأت کند حتی قرآنت پیش از ولایت مطلقه فقیه را بازگوید، مجرم شناخته خواهد شد. و گمان مبر که ملاتاریا با اسلام چنین می‌کند، استالین نیز با مارکسیسم چنین کرد و کلیسای قرون وسطی هم با مسیحیت همین کار را کرد.

هنوز می‌توان مدارهای بسته‌ای را تشریح کرد که با تبعیضهایی که بسود بخشی از نیروهای مسلح برقرار شده‌اند و نیز تبعیضهایی که به زیان حقوق ملی و بسود سلطه‌گران ایجاد شده‌اند و... بوجود آمده‌اند. بر خواننده‌است که بعنوان تمرین و بقصد وجدان شفاف پیدا کردن بر مجموعه بغرنج تبعیضها و مدارهایی که پدید آورده‌اند، خود به تشریح اینگونه مدارهای بسته بپردازد.

۶- اگر از شما ایرانیان بپرسند وطن شما کجاست؟ پاسخ می‌دهید: ایران. و اگر از شما جوانان بپرسند زمان زندگی شما چه زمانی است؟ بسا پاسخ می‌دهید: آغاز قرن بیست و یکم. چرا که زمان زندگی جهانیان را غرب مسلط تعیین می‌کند. اما اگر در دو پرسش و دو پاسخ تأمل کنید، می‌بینید، در مدار بسته، پاسخها همانها نمی‌شوند که در مدار باز. توضیح اینکه اگر مدار زندگی فردی و جمعی جوان بسته باشد، برای او، آینده وجود ندارد. ترس از آینده وجود دارد اگر زندگیش همین که هست بماند. وطن نیز وجود ندارد. زیرا وطن بیانگر پیوستگی حیات فردی و جمعی یک ملت از گذشته‌های دور تا جاودان است. مکان زندگی جوان امروز، بظاهر، «همین جا» است. «همین جای» او کجاست؟ به این پرسش نیز نمی‌تواند پاسخ دهد. زیرا این «همین جا» را هم نه او که قدرتی معین می‌کند که، به زور، رابطه او را با زمان و مکان قطع کرده‌است. از جمله، بدین خاطر است که جوان امروز گرفتار ترسهاست. پس بر او است که بداند، از خاصه‌های مدار بسته، یکی اینست که اختیار زمان و مکان را از انسان می‌ستاند و به قدرت می‌دهد. پس از آنکه دانست، بر او است که تن به بی وطن شدن در وطن خویش و زندانی شدن در زمان حالی که اختیارش نیز با او نیست، ندهد.

جوان حق دارد بپرسد: چگونه؟ اینسان:

۶/۱- از جدی‌ترین و آسان‌ترین پرسشها که بخصوص یک جوان، همه روز و هر جا، باید از خود بکند، اینست: آیا حضورم در اینجا و در این وقت به اختیار من بوده‌است یا نه؟ اگر انتخاب زمان و محل حضور و عمل، با او بوده‌است، یعنی هیچ زور و اکراهی در کار نبوده‌است، مدار اندیشه و عمل او باز و او آزاد است. اما اگر خود و یا دیگری، بطور دقیق‌تر، ساخت هر می شکل قدرت زمان و محل اندیشه و عمل او را معین کرده‌است، مدار او، هم در مقام اندیشیدن و هم در مقام عمل، بسته‌است. و چون در مدار بسته نمی‌توان اندیشید، کار او خود تخریبی، دیگر تخریبی و محیط زیست تخریبی می‌شود.

حال از این دید، در «حکم» اعدام آقای آقاچری تأمل کنید: او بنا بر دعوتی به همدان رفته‌است. بنا بر این حکم، انتخاب مکان و زمان هر حضوری را «نظام ولایت فقیه» معین می‌کند. تا این زمان، هر زمان و مکانی که بدون اجازه «نظام ولایت فقیه» اختیار شده‌اند، اختیارکنندگان تنبیه شده‌اند. اما این بار، نه تنها بنا بر اینست که در هیچ کجای ایران و در هیچ زمان، اجتماعی که «نظام ولایت فقیه» نخواهد، تشکیل نشود و سخنی جز در ستایش نظام بر زبانی نیاید، بلکه بنا بر «حکم»، زنده مخالف «نظام ولایت مطلقه»، بی مکان و بی زمان است و معدوم او را گوری در «کفر آباد» است!

این «حکم»، خشونت مطلق را گزارش می‌کند که به جان مردم ایران، بخصوص نسل جوان کشور افتاده‌است. بر نسل جوان کشور است که بسان ابراهیم (ع) آتش را بر خود سرد کند: با قامت را راست کردن و به استبداد ولایت مطلقه فقیه نه گفتن. بر او است که بداند، یک آری،

هزاران نه را بی حاصل می‌کند و آتش خشونت را تیزتر می‌کند که هستی او را می‌سوزاند.

۶/۲ - «حکم» وحشت ملاتاریا را از جهتی دیگر گزارش می‌کند: تا این زمان، جوان گرفتار دو ترس بود، یکی از گذشته‌ای که ملاتاریا را تجسم آن می‌دید و دیگری، آینده‌ای که خود در تدارکش نقش ندارد و نگران آنست که تاریخ و پرخشونت‌تر از امروز باشد. اما حاصل کوشش مستمر در جدا کردن حساب اسلام بمثابه بیان آزادی، از اسلام بمثابه بیان قدرت و نیز پرداختن حوزه‌های دینی به جدا کردن حساب اسلام حوزوی از اسلام ملاتاریا، رژیمش را از منشاء اصلی مشروعیت محروم کرده‌است. این «حکم» نشان می‌دهد یکی گرداندن اسلام با دینی که ملاتاریا آلت قدرت کرده‌است و ملاتاریا را تجسم گذشته گرداندن و «اسلامش» را اسلام محمد (ص) شمردن، همان کار است که ملاتاریا می‌خواهد. جرم بزرگ آقای آقاچری لو دادن ضد اسلام ملاتاریا است. ملاتاریا از آن می‌ترسد که جامعه جوان ترس از گذشته را با تغییر دادن معنی زمان با درس از گذشته جانشین کند و به جای ترسیدن از آینده، به تدارک آن برخیزد.

زمان را بستر مداومی در وطنی دانستن که آدمیان رشته حیات خویش را به ابدیت گره می‌زنند، باز کردن مدار عقل است. اگر جوان مدار عقل خویش را در رابطه با زمان و مکان بدینسان باز کند، ریشه درخت بد سرشت استبداد را خشکانده و انسانهای آزاد در وطن مستقل گشته‌اند. و

۶/۳ - رژیم ملاتاریا از آگاهی همگانی بر واقعیت دیگری نیز وحشت دارد و آن اینست: مدار بسته‌ای که نظام اجتماعی - سیاسی استبداد ایرانیان را در خود زندانی کرده‌است، کار بس شگرفی می‌کند: با افزودن بر میزان پیشخور کردن سرمایه، بر فقر همگانی و فساد و خشونت می‌افزاید. توضیح اینکه کشور افزون بر ۱۰۰ میلیارد دلار قرضه پیدا کرده‌است. تا کودتای خرداد ۱۳۶۰، برغم جنگ و محاصره اقتصادی ایران، روزانه ۱/۲ تا ۱/۵ میلیون بشکه نفت به کشورهای دیگر فروخته می‌شد. حکومت رجائی لایحه بودجه‌ای به مجلس برد بر اساس فروش سالانه ۳۵ میلیارد دلار نفت. این بودجه را خیانتی مسلم به کشور ارزیابی کردم و گفتم: یکی از معانی آن اینست که غرب می‌تواند ضربه نفتی را با ضد ضربه پاسخ دهد و قیمت‌های نفت را بشکند. می‌دانیم که قیمت‌های نفت شکستند و قیمت امروزش، به دلار ثابت، کمتر از یک چهارم قیمت آن روز است. میزان فروش و پیش فروش نفت افزایش یافته‌است، قرضه‌ها نیز کفاف نمی‌دهد، امتیاز بهره برداری است که یکی پس از دیگری واگذار می‌شود. کفاف نمی‌کند، راه حل را صدور «نیروی انسانی» اعلان می‌کنند!

کفایت نمی‌کند، فعل درخوری نیست. چرا که در حقیقت، با افزودن بر پیشخور کردن منابع ثروت کشور، بر فقر کشور و مردم ایران می‌افزایند: در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، به یمن برنامه اقتصادی در خور این عنوان، متوسط درآمد خانوارهای شهری و روستائی از متوسط هزینه همین خانوارها، برای نخستین بار، بیشتر شد. آیا امروز، درآمد خانوار، با همان زمان کار در آن سالها، یک سوم هزینه‌های خانوارها را کفایت می‌کند؟

بدینسان، از خاصه‌های مدار بسته، یکی اینست که خواه یک فرد و چه یک جامعه، ناگزیر از پیشخور کردن می‌شود اما با این پیشخورکردن، بهتر زندگی نمی‌کند. حتی نمی‌تواند سطح زندگی خود را نگهدارد. زمان به زمان، فقیرتر می‌شود. بهوش باشید! در مدار باز، به وام نیاز پیدا نمی‌شود. خاصه مدار باز، بزرگ شدن نیروهای محرکه، از جمله سرمایه است. در مدار نیمه باز، وام می‌تواند در تولید، بمعنای دقیق کلمه - برای مثال، صدور نفت خام را سرمایه‌گذاری تولیدی نمی‌گویند - بکار افتد و ثروت آورد. در مدار بسته، وام گرفتن تنها ابعاد فساد و فقر را بزرگ‌تر می‌کند. چرا که مدار بسته، مدار اعدام استعدادها، انسان و تخریب نیروهای محرکه است. در این مدار، امکان سرمایه‌گذاری از میان می‌رود و بیشترین فرصت «رانت خواری» پدید می‌آید. رانت خواری در همان حال که کله‌های افراد اقلیت کوچک را از توان ابتکار و خلق خالی و جیبهایشان را از پول بادآورده پر می‌کند، بر فقر اکثریت بزرگ و نسلهای آینده می‌افزاید. نمی‌بینید و امها به حسابهای اقلیت قدرتمدار می‌روند و اصل و بهره هاشان را از جیب نسل امروز و نسلهای آینده باید پرداخت؟

از نظر اجتماعی و انسان، پیشخور کردن، در فقر همه جانبه نسل جوان ابراز می‌شود: «افت تحصیلی»، فرار مغزها، نابسامانیهای و آسیبهای اجتماعی، زور مداری، مسئولیت‌گریزی، از

دست دادن خصلت اصلی جوانی که کنش (ابتکار و ابداع و خلق و باز و بازتر کردن فضای اندیشه و عمل) و واکنش قدرت (= زور) شدن، آنهم از راه آلت زور شدن. در نتیجه، نقش فعال در زمان و مکان اجتماعی و نیز محیط زیست را از دست دادن. بدینسان، گشودن مدار بسته، با باز ایستادن از واکنش شدن و باکنش گشتن آغاز می‌گیرد. انتخاب زمان و مکان اجتماعی کنش قدم دوم است. بدست آوردن اختیار این انتخاب به آزادی را هدف کردن، به باز کردن مدار زندگی فردی و جمعی مردم ایران، با باز کردن نظام اجتماعی بسته را هدف کردن است. بدین انتخاب، که انتخاب درخور نسلی است، جوان تصمیم به زندگی در آزادی و در وطن مستقل می‌گیرد، که جوان به باز کردن مدار ذهن خویش و در پی آن، به تدارک جنبش همگانی برای زیست در آزادی و استقلال، بر می‌خیزد.

جوان بهوش باش! «حکم» اعدام آقای آقا جری و حکم‌های محکومیتی که شاخه قضائی سازمان ترور می‌دهد، در حقیقت، حکم مرگ در ذلت نسل جوان ایران، هستند. بر خیز و این «حکم»‌های مرگ را پاره کن و فرمان زندگی، زندگی در آزادی، در رشد بر میزان عدل، در استقلال صادر کن.